سیدرضی در نظام سوریه یک انسان شناخته شده و معتبر بود. از شخص بشار اسد گرفته تا سایر مقامات نظامی و امنیتی و سیاسی و ... همه او را می شناختند و کاملاً به او اطمینان داشتند. در فرودگاه به او ابومحمد می گفتند

روایت کارشناس مسائل غرب آسیا از ۳۹ سال رشادت سیدرضی در سپاه

دست راست «حاج قاسم» در منطقه

گزارش

مسعود اسداللهی
کارشناس مسائل غرب آسیا

مسعود اسداللهی کارشناس مسائل غرب آسیا با حضور در برنامه به افق فلسطین به ابعاد مختلف شخصیتی شهید سیدرضی موسوی پرداخت و او را «دست راست سردار سلیمانی در سوریه» خواند. شهیدی که به باور بسیاری، با پشتیبانی های او بود که حاج قاسم توانست عملیات بزرگی را علیه داعش به انجام برساند. به گزارش «ایران»، اسداللهی دلیل این گمنامی را کار مخلصانه سیدرضی دانست و چکیده‌ای از فعالیت ۳۹ ساله او در سپاه ارائه کرد.

اسداللهی زمان افزایش نقش سیدرضی را مربوط به پس از سال ۲۰۰۳ میلادی دانست و گفت: در جریان حمله امریکا به عراق و سقوط صدام و تحولی که در منطقه روی داد، وظایف وی افزایش یافت چراکه امریکایی ها بین ایران و سوریه قرار گرفته بودند که خطر مشترکی برای امنیت ملی دو کشور به شمار می آمد. سردار سلیمانی برنامه‌های بسیار ویژه‌ای برای عراق و عدم تثبیت قدرت امریکا در این کشور داشت که بخش عمده‌ای از این برنامه‌ها که باید در سوریه اجرا می شد، به عهده سیدرضی گذاشته شد. این کار در آن شرایط امنیتی واقعاً مشکل بود. کارشناس مسائل غرب آسیا اوج نقش‌آفرینی سیدرضی در منطقه را همزمان با شروع بحران در سوریه خواند و گفت: دوستان شاهد بودند که فرود آمدن یک هواپیما در فرودگاه دمشق، عملیات شهادت‌طلبانه به حساب می آمد چرا که هیچ امنیتی وجود نداشت و افراد مستقر مسلح در پشت دیوارهای فرودگاه هرلحظه ممکن بود هواپیماها را مورد هدف قرار دهند. سیدرضی بخصوص در سال‌های اولیه شروع بحران، از سوی سردار سلیمانی مأمور بود که برای هر هواپیمایی که سالم برمی گردد، یک گوسفند قربانی کرده و بین مستمندان توزیع کند.

واگذاری کارهای نشدنی به سیدرضی

اسداللهی در تعریف شرایط سخت مدیریت عملیات در دمشق به مقطعی اشاره کرد که ارتباط فرودگاه با شهر دمشق قطع شده بود. او گفت: جاده فرودگاه توسط مسلحان قطع شد. در این شرایط کار لجستیکی باید انجام می شد، در حالی که عبور از این جاده نشدنی بود. بارها خودروهایی که از آنجا رد می شدند مورد حمله قرار گرفتند اما سیدرضی به واسطه کار خود مرتب در رفت وآمد بود. تعبیرم این است که وی دست راست سردار شهید سلیمانی در منطقه بود. او یک فرد عادی که کار پشتیبانی عادی انجام دهد، نبود. فراتر از این کار می کرد. سردار سلیمانی کارهای نشدنی را به ایشان واگذار می کرد. سیدرضی یکبار به من گفت که مأموریتی را سردار سلیمانی به طور ویژه به او واگذار کرده است. گفت برآورد کردم که این مأموریت به این تعداد خودرو و این میزان امکانات و بودجه نیاز دارد. به سردار سلیمانی هم گفتم. سردار از من پرسید از من پول هم می خواهی؟ به او گفتم پس از چه کسی بخواهم؟ گفت من فرمانده هستم، باید دستور بدهم، تو مسئول لجستیک هستی و خودت باید بروی بودجه آن را تأمین کنی. سردار می دانست که این فرد توانایی لازم را دارد. سیدرضی در نظام سوریه یک انسان شناخته‌شده و معتبر بود. از شخص بشار اسد گرفته تا سایر مقامات نظامی و امنیتی و سیاسی و... همه او را می شناختند و کاملاً به او اطمینان داشتند. در فرودگاه به او ابومحمد می گفتند. او پس از برعهده گرفتن مأموریت، از ارگان های مختلف سوریه و آدم‌های مختلفی که سرمایه داشتند، بودجه را تأمین کرده و آن کار را انجام داده بود. زمان آزادسازی حلب به من گفت، آنقدر شرایط سخت شد که ما تقریباً بیش از یک ماه نتوانستیم غذایی بخوریم که در آن گوشت باشد. با این شرایط سخت کار را زمین نمی گذاشت و ادامه می داد.

اعتماد سردار به سیدرضی

اسداللهی در ادامه این گفت‌وگو از جدیت سیدرضی در انجام مأموریت روایت کرد و گفت: در عین حال که انسان بسیار مهربانی بود ولی تسامح و تساهل انجام نمی داد. سختگیری می کرد. می دانست که کوچکترین سهل‌انگاری ممکن است به قیمت جان خیلی ها تمام شود. کار کردن با او مشکل بود. خستگی ناپذیر بود. اعتمادی که سردار سلیمانی به او داشت، سبب شد که قدرت تصمیم‌گیری داشته باشد. در مورد نیروهایی که با او کار می کردند اختیار تام داشت. اگر اهمالی از کسی می دید درجا او را سوار هواپیما می کرد و برمی گرداند. کاری که به وی سپرده می شد، به‌موقع، منظم و بدون کمترین درصد خطا انجام می شد. آنهایی که پا به پای حاج قاسم می آمدند، همراهش می ماندند اما خیلی ها هم نیمه‌راه رها می کردند یا خودشان می رفتند یا حاجی از آنها می خواست که منطقه را ترک کنند.

در انتظار ترور

اسداللهی در پاسخ به این سؤال مجری برنامه که آیا می توان نام این ترور را ترور کور نامید، گفت: نه به هیچ وجه. سیدرضی از مدت‌ها پیش هدف بود. چند سال پیش یکی از برادرانی که سمت حفاظتی داشت، گفت که من به سردار سلیمانی گفتم که چهره سید کاملاً شناخته شده است. به‌قول اطلاعاتی ها سوخته است. گفتیم فرد دیگری جای او بیاید اما سردار موافقت نکردند. گفتند من کسی را ندارم تا کاری را که سیدرضی در دمشق برای محور مقاومت انجام می دهد، انجام دهد. این است که تمام خطرات را به جان می خریم و ایشان هم باید باشد. خودش هم سرنوشت خود را می دانست. شاید خیلی قبل‌تر هم انتظار ترور را داشت.

چرا ترور؟

این کارشناس غرب آسیا دلیل روی دادن ترور در بحبوحه جنگ غزه را هم این‌گونه توضیح داد: ضربه‌ای که رژیم صهیونیستی در طوفان الاقصی متحمل شده در تاریخ ۷۵ ساله این رژیم سابقه نداشته است. نتانیاهو این‌گونه برای افکار عمومی روشنگری می کند که این جنگ با جنگ‌های قبلی فرق می کند. این جنگ موجودیت ما را به خطر انداخته و اگر در آن برنده نشویم، نیست و نابود می شویم. مقامات صهیونیست به خیال خود می خواهند تمام عوامل قدرت مقاومت را از بین ببرند. یکی از مهمترین این افراد سیدرضی بود. اسرائیلی ها نقش وی را در مقاطع مختلف دیده بودند، به‌خصوص در جنگ علیه داعش. در جنگ داعش، امریکا و اسرائیل به همراه غرب به این برآورد رسیده بودند که حداقل ۲۰ سال نیاز است که آن را جمع کنند. آنها خوشحال بودند که به قول خودشان یک جنگ شیعه و سنی راه انداختند. وقتی داعش در موصل و بوکمال به‌طور همزمان شکست خورد، پروژه سنگین فرو ریخت. وقتی شما بتوانید این جبهه را پشتیبانی کنید و فرد سختگیری مانند حاج قاسم هم راضی باشد، این موارد اسرائیل را حساس کرد. اینجا بود که نقش سیدرضی بسیار مطرح شد. از قبل هم تهدید کرده بودند و از چند نفر برای ترور اسم برده بودند که یکی از آنان سیدرضی بود. گفته بودند که حتماً او را می زنیم. بنابراین کاملاً حساب‌شده اقدام کردند. در یکی دو ماه اخیر هم اقداماتی کرده بودند که به نتیجه نمی‌رسید.

اعلام جزئیات تشییع پیکر سردار شهید سید رضی موسوی

برش

آیین تشییع و بدرقه پیکر شهید سردار سیدرضی موسوی صبح امروز پنجشنبه در میدان امام حسین(ع) تهران برگزار می شود. به گزارش تسنیم، بر اساس اطلاعیه روابط عمومی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درباره جزئیات آیین تشییع و خاک‌سپاری؛ پیکر مطهر این شهید راه قدس پس از طواف در حرم حضرت زینب و رقیه علیهما السلام صبح دیروز به کربلا منتقل شد و در حرم‌های مطهر حضرت اباعبدالله الحسین و قمر بنی‌هاشم حضرت ابوالفضل علیهما السلام طواف داده شد. پیکر مطهر شهید سیدرضی موسوی عصر دیروز نیز در مشهد مقدس در حرم مطهر رضوی طواف داده شد. صبح امروز نیز آیین خاکسپاری پس از برگزاری مراسم تشییع و بدرقه در امامزاده صالح تجریش انجام می شود. بر اساس اعلام سخنگوی سپاه مراسم ختم نیز صبح شنبه از ساعت ۹ تا ۱۱ در حسینیه فاطمه الزهرا(س) برگزار خواهد شد.

شهید رضی دست مقاومت را پر کرد

وداع با پیکر شهید سیدرضی موسوی در حرم حضرت زینب(س)

یادداشت

هادی معصومی زارع

پرده اول

در بیطریه با «آقای اصغر» نشسته‌ایم و پرت و پلا می گوییم و قاه‌قاه می خندیم. گوشی اصغر زنگ می خورد. خنده بر لبش خشک می شود و مثل فنر از جا می پرد: اوه اوه آقاسید دارد می آید. یالا بجنبید. همه‌جا را مرتب کنید. با خودم می گویم این سید دیگر کیست که اصغر با این استیل و گنگ و همه لات‌بازی‌هایش این طور از او حساب می برد. نیم ساعت بعد سید از قاب در وارد می شود. خوش‌وبشی می کند و مستقیم سروقت انبارها می رود و یکی‌یکی چک می کند و گه‌گداری هم بر سر اصغر غر می زند. «حاج آقا من نوکرتم، به روی چشمم شما حالا زیاد حرص نخور» از زبان اصغر نمی افتد. آن قدر می گوید تا گره از ابروهای سید باز می شود و می خندد. کار که تمام می شود، اصغر به صرف چای دعوتمان می کند. برای من چای می ریزد و برای خودش مَنّه. بی‌آنکه نگاه کنم سید چه می خورد می گویم آخر ... مَنّه می خورد؟ اصغر گوش تا گوش قرمز می شود و با گوشه چشم به سید اشاره می کند. من بی‌آنکه حالیم شود منظورش چیست رو به سید می کنم و می پرسم نه حاج آقا شما بگو ... مته می خورد؟! سید اما همان‌طور که استکان مته را سر می کشد از ته دل می خندد و خجالتش می ماند برای من.

پرده دوم

چند سال بعد ساعت چهار صبح است و سر موضوعی روی پلکان پرواز دمشق-تهران از کوره در می روم و با یکی از نیروهای تشریفات به کل کل می افتیم. می گوید دستور سید است. بی‌آنکه بدانم منظورش کدام سید است، می گویم هر کسی می خواهد باشد. در تاریکی باند فرودگاه صدای آشنایی از داخل تاریکی باند فرودگاه داد می زند که مجال این حرف‌ها نیست. زودتر سوار شو که هواپیما باید سریع‌تر پرواز کند. همینطور هم چند ساعت تأخیر داشته‌ایم. من اما از سر غرور و خیره‌سری به دنده لج افتاده‌ام و ول‌کن ماجرا نیستم. نهایتاً دعوا تا جایی بالا می گیرد که چند نفر من را کشان‌کشان می برند و چند نفر مرد ناشناس را. بر سر هم هوار می کشیم اما هیچ یک عقب نمی نشینیم. تازه بالا که می آیم، یکی می آید می گوید این چه کاری بود کردی؟ چه‌طور جرأت کردی با سیدرضی این‌گونه صحبت کنی؟ بدنم یخ می زند. نه از روی ترس که از سر حیا. فارغ از اینکه حق با من بود یا سید، اگر من قدرت او را داشتم، معرکه را با یک گلوله تمام می کردم. دیگر جای بحثی نمی گذاشتم. تا وقتی زور هست، منطق و گفت‌وگو چرا؟

پرده سوم

برای کاری به دمشق رفته‌ام. باید سید را ببینم و برای موضوعی چندساعتی با او صحبت کنم. می دانم که دیدنش سخت است. مشغول است. سندرم پای بی‌قرار دارد. یک جا بند نمی شود. کل ساعة هو فی شأن. مصداق بارز «رجل فی أمة» است. من او را بولدوزر مقاومت می نامم. از بس پرکار و پرانرژی است. بارها و بارها با هم قرار تنظیم می کنیم و هر بار به دلیلی به‌هم می خورد. به سفارت می روم، می گویند چند دقیقه قبل به ویلا رفته است. به ویلا می روم می گویند همین پیش پای شما به سفارت رفت. دست آخر عصبانی می شوم و به دایی می گویم اگر می خواستم سرکار علیه مارگارت تاچر را ببینم تا الان وقت گرفته بودم. اگر وضعیت این است که من با اولین پرواز برخواهم گشت. یک ساعت بعد دایی تماس می گیرد و می گوید قرار با سید فردا فلان ساعت در فلان ویلا. با استرس از اینکه نکند سید دعوای دو سال قبل را یادش باشد وارد می شوم. آن هم پس از یک ساعت تأخیر به دلیل اشتباه گرفتن ویلاها. همان دم در با خنده می گوید بی‌انصاف حالا ما مارگارت تاچر شدیم؟! چهار ساعتی حرف می زنیم. کمی از چهل سال حضورش و کارهایش در سوریه می گوید. از روز ترور عماد و تماسش با حاج قاسم برای بازگشت از جاده فرودگاه به کفرسوسه، درست لحظاتی پس از پایان جلسه‌اش با عماد.

از بارریزی‌های هوایی در فوعه و کفریا و دیرالزور می گوید. از نقل و انتقال‌های پراسترس حاج قاسم و سیدحسن از لبنان به سوریه و بالعکس در جنگ سی و سه روزه ۲۰۰۶ و بحران سوریه می گوید.

وقتی که از فراق فرمانده صحبت می کند، چندبار اشک از گوشه چشمش روانه می شود. کمی هم از حرف و حدیث‌هایی که پشت سرش زده می شود، می گوید (طبیعتاً نمی شود از آنها گفت و نوشت). یکی را اما من اضافه می کنم که می گویند مخفیانه زن سوری گرفته‌ای که به ایران برنمی گردی. دایی را نشان می دهد و با خنده می گوید راست می گویند. چهل سال است با این دایی زوج هستیم. این هم بخت ماست. می ترسم شهید هم شوم دایی را به عنوان حوری به من بدهند.

از پیامک‌های تهدیدآمیز اسرائیلی ها برای ترورش می گوید و اینکه بارها خواسته‌اند که دست از مأموریتش بردارد. از مجروحیت چندماه قبلش در بمباران فرودگاه دمشق می گوید و اینکه آن قدر حواسش به جان خلبان‌ها و سلامت هواپیما بوده که اصلاً متوجه زخم پایش و خون جمع شده در درون کفشش نشده است.

آن قدر حرف‌های نگفته و خاطرات جالبی دارد که سیر نمی شوم. پیشنهاد می کنم که خاطراتش را ثبت و ضبط کند. از من اصرار و از او انکار. می گوید این حرف‌ها به چه درد می خورد؟ مگر برای کسی مهم است؟

(سید رفت و اسرار زیادی را با خودش به آسمان برد. سیدرضی تاریخ شفاهی حضور ایران پس از انقلاب در سوریه و لبنان بود. به جرأت می توان گفت تنها کسی بود که شاهد زنده تمام ادوار این رابطه و البته خود نیز بخش مهمی از ساخت آن بود.)

پرده چهارم

چند روز بعد و در بازگشت به ایران، درست قبل از آنکه از پلکان هواپیمای ماهان بالا بروم، دستی روی شانه‌ام می زند. سر می چرخانم. سیدرضی است. بسته‌ای به عنوان هدیه به دستم می دهد. شیرینی شامی و روغن زیتون و جعبه‌ای پر از انار درشت غوطه شرقی. می خواهم نپذیرم، ابرو به‌هم می کشد و دست آخر، زورش می چربد. بعد، چند بار بابت معطل‌شدنم عذرخواهی می کند. از طبیعت کارش می گوید و اینکه چهل سال است به سختی می تواند قرارهایش را منظم کند. در دو سفر بعد هم این کار را تکرار می کند و من را با دست پر به داخل هواپیما می فرستد، چنانکه زیر فشار نگاه اطرافیان تمام بسته را میان هم‌سفرانم توزیع می کنم و دست خالی به منزل می روم.

پرده پنجم

در کشاکش طوفان‌الاقصی که چند روزی آتش‌بس می شود از مرزهای جنوبی لبنان به دمشق و حلب می روم. ابو... از آخرین تاکتیک‌های ابداعی سید در انتقال موشک و پهپاد و... به سوریه و لبنان می گوید. آن‌قدر خنده‌دار است که ریسه می رویم. ولی خب کار می کند دیگر. جواب می دهد. و تاکنون داده است. آن روز به سیدرضی می گفتم تو کوهی از تجربه هستی که بسیاری‌اش قابل تدریس در آکادمی‌های نظامی است. می خندید و جدی نمی گرفت. ولی خب همین روش جدید یک نمونه‌اش بود دیگر.

برای دیدن حاج[...] به حلب می روم. روز دوم همین‌که می خواهم اقامه نماز ببندم وارد می شود و می گوید سریع وسایلت را بردار باید برویم. انتشار زده‌اند. یعنی اینکه حمله هوایی رژیم قریب‌الوقوع است و مقر او هم زیر تهدید. هنوز به محوطه بیرون نرسیده‌ایم که سیدرضی با تلفن امن تماس می گیرد. فرودگاه دمشق را دوباره زده‌اند. سید کلافه است. این بار چندم است که باندها را تعمیر می کند و دشمن امان نمی دهد. به حاج... می گوییم این بار اسرائیلی ها خود سید را خواهند زد. از این فرصت طوفان‌الاقصی نخواهند گذشت. مار زخم خورده‌اند.

پرده ششم

چیزی که در وجود سیدرضی بیش از هر چیز برای من نمود و بروز داشت، تفاوت ظاهر جدی و گاه خشن او و روحیه لطیفی بود که تنها در خلوت نمود پیدا می کرد. اقتدار و جدیت در عین تواضع و عطوفت.

نکته دیگر پرکاری و همت بالای سید و خستگی ناپذیری عجیب وی بود. سید آرام و قرار و استراحت نداشت. از کاری به کاری و از مشغله‌ای به مشغله‌ای. و همین بود که توانست دست مقاومت در لبنان و فلسطین را این گونه پر کند. از موشک تا پهپاد و هر آنچه نیاز سازمان مقاومت بود و در این سال‌های تحریمی حتی نیاز جامعه مقاومت در سوریه و لبنان را.

ویژگی دیگر سیدرضی، تمرکز کم‌نظیر او بر کار تخصصی‌اش بود. کمتر کسی را شاید بتوان پیدا کرد که فرصت‌های بهتری برایش باشد اما بیش از چهل سال را بر سر یک کار و در یک حوزه جغرافیایی دوام بیاورد. آن هم کاری دور از وطن و در جامعه بحران‌زده و بسته‌ای همچون سوریه و گرنه آنها که مطلع‌اند می دانند سید پنج سال از عمر کاری‌اش را در تهران در کدام مجموعه حساس و پراعتبار سپری کرد و از قضا ماندنش در آن مجموعه به سود دنیای او بود. خودش به من می گفت با همه عشقی که به مسئولیتش در تهران داشت اما دست آخر دوام نیاورده و به همان مأموریت دیرینه‌اش در سوریه بازگشته تا دست مقاومت را پر کند. سید در همه این سال‌ها چنان در تار و پود جامعه سوریه درهم تنیده شده بود که از رئیس جمهور تا وزرا و مقامات نظامی و امنیتی و حتی مردم سوریه نیز روی او حساب ویژه‌ای باز می کردند. اصغر بیهوده به او نمی گفت همه کاره غیررسمی سوریه.